

## رابرت وانوی ، پیامبران بزرگ، درس ۱۲

### استدلال‌های موافق و مخالف برای اشعیا دوم (اشعیا ۴۰-۶۶)

اشعیا ثانی (اشعیا ۴۰-۶۶) مفاهیم و ایده‌ها متفاوت هستند . ۱.

تفاوت در زبان و سبک . ۲.

ما داریم درباره استدلال‌های طرفداری از دوترو -اشعیا صحبت می‌کنیم .استدلال اول این بود که مفاهیم و ایده‌ها متفاوت هستند .«این به سختی یک استدلال قانع‌کننده است .استدلال دوم» :تفاوت در زبان و سبک .«من فکر می‌کنم این استدلال مهم‌تری است .به عنوان مثال، در مقدمه دراپور، در صفحات ۲۳۹، او کلمات زیادی را فهرست می‌کند که در اشعیا ۴۰ تا ۶۶ آمده‌اند اما در ۱ تا ۳۹ نیامده‌اند . ۲۳۸ و سپس کلماتی را فهرست می‌کند که به طور مکرر در ۴۰ تا ۶۶ آمده‌اند اما به ندرت در ۱ تا ۳۹ آمده‌اند . بنابراین شما این لیست‌های طولانی از کلماتی را دریافت می‌کنید که یا اصلاً در بخش اول نیامده‌اند، یا به ندرت در بخش اول آمده‌اند اما در بخش دوم آمده‌اند .بخش زیادی از این استدلال بر اساس همین نوع تحلیل است .فکر می‌کنم در پاسخ می‌توان گفت که خیلی تعجب‌آور نیست که در اشعیا ۴۰ تا ۶۶ کلماتی پیدا کنید که در بخش قبلی کتاب وجود ندارند، زیرا کاربرد کلمات تا حد زیادی به موضوع بستگی دارد . اگر موضوع متفاوتی دارید، خیلی تعجب‌آور نیست که اصطلاحات متفاوتی داشته باشید .بنابراین فکر نمی‌کنم فهرست کردن کلماتی که در یک بخش و نه در بخش دیگر آمده‌اند، به خودی خود چندان قانع‌کننده باشد.

الف» .آنی «به جای «آنوکی» [«دو شکل» من]»

من فکر می‌کنم قوی‌ترین بخش استدلال از سبک این است که به برخی از عجایب زبانی اشاره شده است که گفته می‌شود متعلق به کاربرد زمان‌های بعدی هستند .عجایب زبانی متعلق به کاربرد زمان‌های بعدی در اشعیا ۴۰ تا ۶۶ یافت می‌شوند .دراپور در صفحه ۲۴۰ در مورد آن صحبت می‌کند .پرداختن به این موضوع از نظر فنی بسیار پیچیده می‌شود .من قصد ندارم زیاد به آن بپردازم، اما می‌گویم در مقدمه عهد عتیق - که یک اثر GCH Aalders .که حتی در اینجا نیز این استدلال قطعی نیست می‌گوید، برای مثال، استدلالی مطرح شده است که Aalders ،هلندی است - می‌گوید، اما به عنوان مثال دیده می‌شود . 'ani' تفاوت در سبک در ترجیح قوی در تثنیه - اشعیا برای ضمیر اول شخص مفرد به جای «آنوکی» .بنابراین اشعیا تثنیه به جای «آنوکی» از «آنی» استفاده می‌کند و گفته می‌شود که این نشان دهنده کاربرد زبانی آن در زمان‌های بعدی است .حال، روشی که در اشعیا ۴۰-۶۶ به کار می‌رود این است که استفاده زیاد از «آنی» «به جای «آنوکی» نشان دهنده کاربرد آن در زمان‌های

بعدی است. آنها این نوع استدلال را پیشنهاد می‌کنند. حال کاری که آلدرز انجام می‌دهد این است که به کاربرد آن در جاهای دیگر نگاه می‌کند. به عنوان مثال، در حجی ۵ بار «آنی» و هیچ بار «آنوکی» وجود ندارد. حالا می‌بینید که حجی مربوط به دوران پس از تبعید است، بنابراین شما در دوران پس از تبعید با حجی هستید و اصلاً از «آنوکی» استفاده نشده است. در زکریا «آنی» ۹ بار، «هیچ بار» «آنوکی». «حال حجی و زکریا هر دو مربوط به دوران پس از تبعید هستند. اگر به کتاب حزقیال را چند بار می‌بینید. او آن را ذکر نمی‌کند، اما فقط «*anoki*» را ۱۶۲ بار و کلمه «*ani*» بروید، کلمه چند بار استفاده شده است. به عبارت دیگر، این کلمه در کتاب حزقیال وجود دارد. حزقیال مربوط به دوران پس از تبعید نیست، بنابراین شما به دوران قبل‌تر برمی‌گردید. شما با حزقیال در دوران تبعید در «*anoki*» هستید. حال، آنچه آلدرز می‌گوید این است که واضح است که تمایل به عدم استفاده از کلمه زمان اشعیا ۴۰-۶۶ به اندازه زمان حزقیال پیشرفت نکرده است، زیرا در اشعیا ۴۰-۶۶، ۲۱ بار از آن استفاده شده است. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد که این فصل‌ها قبل از حزقیال هستند. بنابراین، اگر به این نوع کاربرد نگاه کنید، آنها در زمان تبعید نیستند، بلکه مدتی قبل از تبعید هستند. بنابراین اگر به مسائل مربوط به عجایب زبانی بپردازید، به این نوع بحث می‌رسید؛ و در اینجا با استفاده از «آنی» و «آنوکی»، مطمئناً چیزی قطعی نیست»

سپس، از سوی دیگر، مطالعاتی انجام داده‌اید که نقاط توافق ب. خداوند چنین می‌گوید [کامل / ناقص] زبانی بین دو بخش کتاب را نشان می‌دهد. بنابراین اگر به زبان و سبک بپردازید، انواع منحصر به فردی از چیزهای زبانی را در هر دو بخش کتاب پیدا می‌کنید که تمایل دارند از این نوع تحلیل برای وحدت به جای تفرقه استفاده کنند. به عنوان مثال، شما با عبارت «خداوند چنین می‌گوید» آشنا هستید. و این عبارت است. حال، این عبارت تقریباً در تمام کتب نبوی بسیار رایج است. نوعی از *kol ' amar Adonai* با زمان ناقص به جای کامل. *kol ' amar Adonai* در اشعیا وجود دارد که در آن کامل با ناقص جایگزین شده است، و این نوع فقط در اشعیا ظاهر می‌شود، و در هر دو بخش اشعیا آمده است. به عبارت دیگر، در فصل ۱ آیه ۱۱ و آیه ۱۸ ظاهر می‌شود. در فصل ۳۳ آیه ۱۰ ظاهر می‌شود. در ۴۰ آیه ۱ و همچنین در ۴۰:۲۵، ۴۱:۲۱ و ۶۶:۹ ظاهر می‌شود. بنابراین می‌بینید که به نوعی در کل کتاب پخش شده است. در بخش اول کتاب و در بخش دوم کتاب است. این یک نوع از یک عبارت بسیار رایج است و فقط در اشعیا و در هر دو بخش اشعیا آمده است.

تمایل این است که با «آنوکی» هر چه به اواخر سفر بروید، کمتر و کمتر استفاده می‌شود. بنابراین به دوران پس از تبعید نزدیک‌تر می‌شوید؛ اصلاً و در دوران تبعید به جز کمی استفاده نمی‌شود.

اما در اشعیا حدود یک سوم یا چهارم مواقع استفاده می‌شود. این بازنمایی آلدز از آن است. به عبارت دیگر، آلدز می‌گوید که «آنوکی» در دوره پس از تبعید کمتر استفاده می‌شود. اگر کتاب‌های پس از تبعید و تبعید را تجزیه و تحلیل کنید، تمایل دارد که کمتر از دوران قبل از تبعید استفاده شود. به عبارت دیگر، این استدلال محکمی برای تاریخ پس از تبعید برای تثبیه - اشعیا نیست. بسیاری ادعا می‌کنند که تثبیه - اشعیا مربوط به اواخر و پس از تبعید است، زمانی که کوروش آماده است تا به اسرائیل اجازه دهد از تبعید بازگردد. آنها می‌گویند که این زمینه تاریخی است؛ و معمولاً محققان منتقد می‌گویند که کوروش از قبل در صحنه حضور داشته است، بنابراین می‌توان از نام او استفاده کرد و نویسنده کسی بوده که در زمان ظهور کوروش در حدود سال ۵۳۹ پیش از میلاد زندگی می‌کرده است. اما این بیش از دو برابر کاربرد پس از تبعید است، بنابراین آنچه در این سطر می‌بینید - اگر می‌خواهید بگویید که کاربرد «آنوکی» در این سطر از بیشتر به کمتر تغییر می‌کند - به این معنی است که نمی‌توانید دوترو - اشعیا را در اواخر قرار دهید زیرا باید او را در دوران پیش از تبعید قرار دهید.

وحدت اشعیا بر اساس زبان و سبک [مارگالیوت]

مارگالیوت برگردید. وقتی به مطالعه زبان و سبک می‌رسیم، بسیار خوب، حالا به آن کتاب از ریچل کتاب او واقعاً مهم است. او یک استدلال بسیار خوب برای وحدت کتاب ارائه می‌دهد که عمدتاً مبتنی بر توافق در زبان و سبک بین دو بخش است. به صفحه ۲۶ نقل قول‌های خود نگاه کنید. و این از صفحات ۵ و ۶ کتاب او گرفته شده است. او می‌گوید: «کراوس هجده کلمه را در عبارات خاص اشعیا دوم فهرست می‌کند. او اذعان می‌کند که چندین مورد از آنها را می‌توان یافت» - «به این توجه کنید - «همچنین در اشعیا اول. اما در فصل‌هایی که کراوس به اشعیا دوم نسبت می‌دهد» - «بنابراین اگر این موارد را منحصر به اشعیا دوم ذکر کنید، اما اگر آن را در بخش اول پیدا کنید، فقط می‌گویید: «خب، آن بخش نیز از اشعیا دوم بود.» مارگالیوت ادامه می‌دهد: «اما حتی اگر چنین عباراتی به تعداد بسیار بیشتری یافت شوند، چه مدرکی می‌توان از آنها استنباط کرد؟ آیا کلمات یا عبارات خاص در یک یا چند فصل چیزی را ثابت می‌کنند؟ آیا این واقعیت دلیلی برای جدا کردن این فصل یا هر فصل دیگری از بدنه کتاب فراهم می‌کند؟

در کتاب انبیاء، تکرار یک یا چند کلمه در برخی از باب‌ها، اگرچه حتی یک بار هم در هیچ یک از باب‌های قبلی یافت نمی‌شوند، غیر معمول نیست. عبارت «انتقام خداوند» را در نظر بگیرید که چندین بار در ارمیا ۵۰ و ۵۱ آمده است، اما در کل کتاب دیگر تکرار نمی‌شود. آیا این دلیل کافی برای جدا کردن این دو باب از کتاب است؟ یا عبارت «گشته شده با شمشیر» (حداقل ۱۰ بار در حزقیال ۳۱ و آمده است، اما حتی یک بار هم در باب‌های قبلی نیامده است. آیا حزقیال ۳۱ آغازگر حزقیال دوم ۳۲ است؟ در هر کتاب نبوی می‌توان به کلمات، عبارات و اصطلاحات متعددی اشاره کرد که چندین بار فقط

در یک باب یا در گروهی از باب‌ها و نه در جای دیگری از کتاب ظاهر می‌شوند.

بنابراین، باید نتیجه بگیریم که چنین کلمات یا عباراتی از نظر زمینه - پیام خاص پیشگویی « ارائه شده در فصل خاص - مورد توجه قرار می‌گیرند. در مورد استدلال‌هایی مبنی بر اینکه دو بخش کتاب اشعیا از نظر زبان و سبک متفاوت هستند، که به گفته بن زیو چیزی است که نمی‌توان با مثال اثبات کرد، ما در این کتاب با صدها مثال نشان خواهیم داد که عکس این موضوع صادق است. این دو بخش نه تنها از نظر زبان و سبک مشابه هستند، بلکه به دلیل وحدتشان قابل توجه هستند، به این دلیل که «شباهت‌های بین آنها را نمی‌توان به هیچ تأثیری نسبت داد

سپس کاری که او در کتابش انجام می‌دهد این است، به عبارت بعدی توجه کنید: «سیستمی که در اینجا برای نشان دادن وحدت هر دو بخش به کار رفته است به شرح زیر است. پس از طبقه‌بندی کل کتاب اشعیا بر اساس موضوع، نشان داده‌ایم که در رابطه با هر موضوع، هر دو بخش از عبارات مشابه بی‌شماری استفاده می‌کنند که فقط مختص این کتاب هستند. همچنین ثابت شده است که عبارات خاص، کاربرد یکسانی را در هر دو بخش نشان می‌دهند. حتی برخی از عبارات رایج با استفاده خاص از اصطلاحات یکسان متمایز می‌شوند. بخش دوم، کلمات بخش اول را معکوس می‌کند؛ عبارات موجود در «گروه‌های کلمات بخش اول از عناصری تشکیل شده‌اند که فقط در بخش دوم یافت می‌شوند و برعکس

طبقه‌بندی بر اساس موضوع [مارگالیوٹ]

حالا، من نظرات بیشتری را در نقل قول‌های شما از کتاب او در این مورد نیاورده‌ام، اما می‌بینید که او کل کتاب اشعیا را بر اساس موضوع طبقه‌بندی می‌کند. در اینجا برخی از موضوعات او آمده است: القاب خدا، القاب قوم اسرائیل، فرمول‌های پیشگویی، پیام‌های تسلی و چیزهایی از این قبیل. او در واقع عنوان موضوعی دارد. روشی که او این موضوع را بررسی می‌کند این است: مثلاً اولین مورد، ۱۵ القاب خدا. او عناوین الهی را که منحصراً در اشعیا استفاده شده‌اند فهرست می‌کند - عناوین الهی منحصر به اشعیا که در هر دو بخش مشترک هستند. القاب قوم اسرائیل: ۱۱ لقب که در هر دو بخش به طور یکسان به قوم یهود اشاره دارند. فرمول‌های پیشگویی: ۲۰ فرمول مقدماتی که پیشگویی‌ها را در فصل‌های اولیه با موازی‌های زبانی آنها در بخش بعدی آغاز یا تأکید می‌کنند. بنابراین می‌بینید، او کتاب را به این شکل مرور می‌کند و فقط شواهد و مدارکی را در مورد شباهت کاربرد زبانی به روش‌های منحصر به فردی که در هر دو بخش کتاب رخ می‌دهد، جمع‌آوری می‌کند. من فکر می‌کنم او با انجام این کار، استدلال قدرتمندی برای وحدت کتاب ارائه می‌دهد. رجوع کنید به کلمات نصیحت‌آمیز: ۲۱ عبارت مختلف برای سرزنش که مختص اشعیا است، اما در هر دو بخش مشترک است.

حالا، به بحث برمی‌گردیم. می‌بینید که بحث این است که تفاوتی در زبان و سبک وجود دارد.

مارگالیوت این را بر عکس می‌کند و می‌گوید بر اساس این تحلیل دقیق، شباهتی در زبان و سبک وجود دارد. حالا به نظر من، با این نوع استدلال، مهم نیست به کدام سمت بروید، اثبات کامل اصالت با این روش نمی‌تواند بیشتر از معکوس آن باشد. من فکر نمی‌کنم این نوع استدلال در هر دو صورت قطعی باشد. منظورم این است که با یافتن این عبارات منحصر به فرد توسط مارگالیوت در هر دو بخش کتاب، از نظر تئوری می‌توان گفت: "خب، اشعیا دوم برای لحظه‌ای این ساختار را پذیرفت. اشعیا دوم آنقدر با بخش اول کتاب آشنا بود که عبارات را در نوشته خود اقتباس کرد و از آنها در بخش دوم استفاده کرد." آنها می‌توانند این را بگویند.

### وانوی تحلیل

بنابر این فکر نمی‌کنم مارگالیوت بتواند بدون هیچ تردیدی وحدت کتاب را با این نوع روش اثبات کند. اما فکر می‌کنم عکس آن هم صادق است. شما نمی‌توانید ثابت کنید که دو نویسنده مختلف وجود دارند، زیرا شواهدی از تفاوت در زبان و سبک پیدا می‌کنید. چه چیزی چنین تفاوت در زبان و سبکی را تشکیل می‌دهد که شما را به این نتیجه می‌رساند که باید دو نویسنده مختلف داشته باشید؟ مطمئنم اگر نوشته خودتان را از ۱۵ سال پیش بردارید و آن را با چیزی که امروز می‌نویسید مقایسه کنید، تفاوت‌هایی پیدا خواهید کرد؛ و با این حال، شما هر دو را نوشته‌اید. بنابراین، از این نوع استدلال، فکر نمی‌کنم که بتوانید به طور قطعی وحدت کتاب یا عدم وحدت آن را اثبات کنید. من فکر می‌کنم کاری که مارگالیوت انجام داده است در پاسخ به نوع استدلالی است که منتقدان پذیرفته‌اند، این است که شما می‌توانید به همان اندازه که برای تفاوت بین دو بخش می‌توانید استدلال بسیار محکمی برای وحدت کتاب ارائه دهید. بنابراین، کتاب پیچیده است، و زبان پیچیده است، و کاربردها نیز پیچیده هستند. رویکرد زبان‌شناسی آماری

### رادی و پاسخ‌سوال

حالا به صفحه ۲۷ نقل قول‌هایتان نگاه کنید. چیز دیگری هم هست که احتمالاً بیشتر و بیشتر درباره‌اش خواهیم شنید: استفاده از ارزیابی زبان‌شناسی کامپیوتری از مطالب کتاب مقدس در رابطه با پرسش‌های مربوط به نویسندگی. در کتاب اسوالت درباره اشعیا، تفسیر او بر فصل‌های ۱ تا ۳۹، او در رابطه با این شماره از کتاب اشعیا به این موضوع اشاره می‌کند. به آنچه او می‌گوید توجه کنید: نزدیکترین چیز به اثبات عینی فقدان وحدت و ترکیبی که در کتاب ی. رادی آمده است «... تحقیقی» چشمگیر با عنوان «*وحدت اشعیا در پرتو زبان‌شناسی آماری*». «رادی مطالعه‌ای کامپیوتری از ویژگی‌های زبانی متعدد کتاب اشعیا انجام داد و آنها را در بخش‌های مختلف کتاب مقایسه کرد. به عنوان شاهد، او سایر متون ادبی، چه مربوط به کتاب مقدس و چه خارج از کتاب مقدس، را که گفته می‌شد از

یک نویسنده هستند، مطالعه کرد. در نتیجه این تحقیقات، او به این نتیجه رسید که تغییرات زبانی آنقدر شدید بوده که یک نویسنده نمی‌توانسته کل کتاب اشعیا را نوشته باشد. همانطور که انتظار می‌رفت، این نتیجه‌گیری‌ها با استقبال محققان منتقد روبرو شد که موضع خود را موجه می‌دانستند. اما در واقع، نتیجه‌گیری‌های رادی برخی از دیدگاه‌های علمی را زیر سوال می‌برد. ممکن است تعدادی سوال در مورد روش‌شناسی رادی مطرح شود. نوپا بودن حوزه زبان‌شناسی آماری سوالاتی را مطرح می‌کند. آیا ما هنوز به اندازه کافی می‌دانیم که با اطمینان در مورد محدودیت‌های احتمالی تغییر در کاربرد یک فرد خاص صحبت کنیم؟ من فکر می‌کنم این یک سوال بسیار واقعی است.

در ادامه با اسوالت، «توجه داشته باشید که نوع دیگری از مطالعه کامپیوتری ویژگی‌های کتاب منجر به این نتیجه شد که این کتاب یک اثر واحد است: ال. ال. آدامز و ای. سی. رینچر، «دیدگاه انتقادی رایج در مورد مسئله اشعیا در پرتو تحلیل سبک آماری»، در *مجله مطالعات کامپیوتری*، ۱۹۷۳. در اینجا دو مطالعه با نتایج متضاد وجود دارد. باز هم اسوالت: «در حالی که دیگری، ای. کاشر، «کتاب اشعیا: توصیف نویسندگان با پردازش داده‌های ریخت‌شناسی»، در یک مجله فرانسوی، به این نتیجه رسید که این اثر واحد نیست، اما نتایج او به بخش‌های متفاوتی از کتاب نسبت به نتایج رادی اشاره داشت. برای بررسی مشکلات ذاتی رویکرد آماری، به «استفاده و سوءاستفاده از آمار سبکی» اثر پوسنر مراجعه کنید.»

حالا نمی‌دانم آن حوزه مطالعاتی به کجا خواهد رسید؛ فکر می‌کنم تازه شروع شده است و شک دارم که دنبال شود. چیزی که اسوالت می‌گوید قطعاً در حال حاضر مناسب است: ما به اندازه کافی نمی‌دانیم که با اطمینان در مورد محدودیت‌های احتمالی تغییر در استفاده یک فرد خاص صحبت کنیم. در مطالعات فعلی، آنها متناقض هستند، اگرچه بسیاری از مردم به تحلیل رادی استناد کرده‌اند. فقط ادعا کنید، تحلیل کامپیوتری «- تنها کاری که باید انجام دهید این است که این را به بسیاری از مردم بگویید؛ کامپیوتر می‌داند. اما چه نوع چیزهایی را به کامپیوتر می‌دهید و چگونه این قضاوت‌ها را انجام می‌دهید؟ به پاورقی ۵ برگردید». هیچ‌کدام از این‌ها به معنای زیر سوال بردن صداقتی که مطالعه‌ی رادی با آن انجام و اجرا شده است، نیست، اما به این نکته اشاره دارد که شواهد هنوز به اندازه‌ی یک نسخه خطی که فقط فصل‌های ۱ تا ۳۹) یا چیزی شبیه به آن (در آن ظاهر می‌شود، بی‌طرفانه نیست.» هیچ مدرکی در نسخه خطی برای دو کتاب اشعیا وجود ندارد. در واقع، شما طومار دریای مرده را دارید که یک کتاب واحد است. این قدیمی‌ترین نسخه خطی است که ما داریم. به پاورقی ۶ توجه کنید.» طعنه‌آمیز است که کسانی که اعتبار روش رادی را در مورد اشعیا تحسین می‌کردند، وقتی او اخیراً گزارش داد که «همین روش، وحدت کتاب پیدایش را برقرار کرده است، بسیار کمتر به اعتبار آن اطمینان داشتند

بیاپید به استدلال از پیشینه استدلال از پیشینه تاریخی اشعیا ۱-۳۹ [آشور [اشعیا ۴۰-۶۶] بابل/پارس] تاریخی بپردازیم. به نظر من، آن استدلال از زبان و سبک، استدلال قطعی نیست، اما فکر می‌کنم باید از هر دو جنبه به آن نگاه کنید. ماهیت این استدلال به این معنی است که ساختن یک استدلال منسجم بر این اساس بسیار دشوار است.

بیاپید به سراغ «استدلالی برگرفته از پیشینه تاریخی» برویم. من فکر می‌کنم که احتمالاً این مهم‌ترین استدلال است. نه اینکه لزوماً قانع‌کننده باشد، اما به نظر من از بین این سه استدلال، بدون شک مهم‌ترین استدلال است. غیرقابل انکار است که اشعیا ۴۰-۵۲ پیشینه تاریخی بسیار متفاوتی نسبت به بخش اولیه کتاب دارد. همانطور که تاکنون متوجه شده‌ایم، در بخش اولیه کتاب، سرزنش، اعلام داوری‌های آینده و پیش‌بینی تبعید به دلیل گناه اسرائیل زیاد است. سپس به اشعیا ۴۰ و پس از آن می‌رسیم، چنین مطالبی را نداریم. در واقع، وضعیت به این صورت است که به نظر می‌رسد مردم از قبل در تبعید بوده‌اند. اکنون تأکید بر وعده‌ای است که خداوند از اسارت رهایی خواهد بخشید، بنابراین به جای اعلام داوری، تسلی، آرامش و امید همراه با وعده مداخله خداوند از طرف آنها وجود دارد.

در بخش اول کتاب اشارات زیادی به آشوریان به عنوان دشمن بزرگ وجود دارد. اما به بخش دوم کتاب می‌رسید، و آشوریان نیستند که مد نظر هستند، بلکه بابلی‌ها و ظهور کوروش پارسی را می‌بینیم. مردم در بند بابلی‌ها هستند، اما به زودی به دست خدا و از طریق ابزار کوروش پارسی نجات می‌یابند. بنابراین پیشینه‌های تاریخی بسیار متفاوتی برای بخش اول و دوم کتاب وجود دارد.

حال، با توجه به این موضوع، این موضوع را فقط می‌توان به دو صورت توضیح داد. روشی که منتقدان پیشنهاد می‌کنند این است که بخش پایانی کتاب توسط نویسنده‌ی دیگری نوشته شده است که پس از آغاز تبعید و در جریان آن می‌زیسته است، و پیشینه‌ی تاریخی، پیشینه‌ی آن نویسنده است که در زمانی بسیار متأخرتر از اشعیا می‌زیسته است. این یکی از راه‌های توضیح این تفاوت است.

راه دیگر این است که بگوییم اشعیا آن را نوشته است. در انجام این کار، او توسط روح خدا هدایت شد تا این سخنان تسلی و امید را برای قوم خود پس از تبعیدشان بیاورد: اینکه تبعید ابدی نخواهد بود، بلکه خدا مداخله خواهد کرد و آنها را نجات خواهد داد. اکنون این تنها دو راهی است که می‌توانید آن را توضیح دهید. اگر دیدگاه دوم را بپذیرید، این دیدگاه که اشعیا نویسنده است، هنوز می‌توانید این سؤال را بپرسید - و این سؤال است که اغلب پرسیده می‌شود: آیا در نوشته‌های اشعیا هدفی وجود داشته است که به وقایعی اشاره داشته باشد که قرار نبود برای آنها اتفاق بیفتد، اما قرار بود در آینده‌ی نسبتاً دور اتفاق بیفتد؟

به صفحه ۲۸ از نقل قول‌هایتان در راهنمای مطالعه کوچک و ایبری، پاراگراف دوم، نگاه کنید. این از صفحه ۴ کتابچه اشعیا دوم او آمده است. او می‌گوید: «این آیه به وضوح خطاب به گروهی از

مردم است که توسط یک قدرت فاتح که آن هم با نام بابل از سرزمین مادری خود تبعید شده‌اند، به این نام خوانده شده‌اند. در ۴ بخش (۴۳:۱۴، ۴۷؛ ۴۸:۱۴، ۲۰) (از بابل با این عبارات نام برده شده است و این وضعیت تاریخی توسط بخش‌های متعدد دیگری تأیید شده است. در این صورت، فصل‌های ۴۰ تا ۵۵ - به گفته‌ی او - «در قرن هشتم که مردم اورشلیم و یهودا هنوز در خانه و تحت حکومت پادشاهان خود زندگی می‌کردند، معنایی نداشت؛ زمانی که بابل، به دور از یک قدرت بزرگ، صرفاً یکی از شهرهای امپراتوری آشور بود - و تا سقوط آشور در اواخر قرن هفتم پیش از میلاد، مدت‌ها پس از مرگ اشعیا - باقی ماند؛ و زمانی که کوروش هنوز متولد نشده بود و امپراتوری پارس هنوز وجود نداشت. از سوی دیگر، همه چیز در این فصل‌ها به عنوان پیام یک پیامبر قرن ششم به یهودیان تبعیدی در بابل، منطقی به نظر می‌رسد.»

در آنجا سوالی در مورد ارتباط اشعیا ۴۰-۶۶ با معاصران هدف اشعیا ۴۰-۶۶ برای مردم زمان اشعیا خود اشعیا مطرح می‌شود - آیا این موضوع برای آنها اهمیتی دارد؟ ببینید فریدمن در صفحه ۲۵ نقل قول‌های شما به این سوال چه می‌گوید. این از کتاب «مقدمه‌ای بر پیامبران عهد عتیق» نوشته فریدمن است. او می‌گوید: «لازم نیست هر پیشگویی به یک موقعیت تاریخی معاصر خاص مربوط باشد یا مستقیماً برای نسل‌ی که به او گفته می‌شود، قابل اجرا باشد. همانطور که در ایور ادعا می‌کند، نمی‌توان ادعا کرد که پیامبر همیشه با شخصی که معاصر خودش است صحبت می‌کند. پیامی که او می‌آورد ارتباط نزدیکی با شرایط زمان خود دارد؛ وعده‌ها و پیش‌بینی‌های او با نیازهایی که در آن زمان احساس می‌شوند مطابقت دارد. تناقضات آشکار با این مفهوم از پیشگویی عبارتند از: زکریا ۹-۱۴، که از چیزهایی بسیار فراتر از زمان معاصران زکریا صحبت می‌کند؛ دانیال ۱۱-۱۲، که به زمان آنتیوخوس اپیفان (حدود قبل از میلاد) (مربوط می‌شود؛ اشعیا ۲۴-۲۷ - این آخرالزمان اشعیا است، او در مورد آخرالزمان ۱۶۵ صحبت می‌کند - علاوه بر مواردی که قبلاً ذکر شد. البته این به معنای نادیده گرفتن رابطه کلی پیشگویی با موقعیت‌های تاریخی که با... مطرح می‌شوند، نیست. «سخنان نبوی» فکر می‌کنم منظور فریدمن این است که کاملاً واضح است که همه پیشگویی‌ها کاربرد مستقیم و فوری برای معاصرانی که پیامبران با آنها صحبت می‌کردند، ندارند؛ فکر می‌کنم این موضوع بدیهی فرض شده است.

وقتی به اشعیا ۴۰-۶۶ می‌رسیم، اگرچه فریدمن در اشاره به این نکته درست می‌گوید، فکر می‌کنم هنوز هم می‌توان گفت که اشعیا ۴۰-۶۶ در رابطه با مردم زمان خود اشعیا هدفی را دنبال می‌کند. در اوایل کتاب، به نظر می‌رسد که اشعیا دو هدف داشت. اول اینکه به ملت گناه و وظیفه توبه را اعلام کند؛ او این کار را بارها انجام می‌دهد. سپس دوم، به یهودا بگوید که خدا با تبعید آنها، آنها را به خاطر گناهشان مجازات خواهد کرد. این نیز کاملاً واضح بود. کسانی بودند که به اشعیا گوش دادند و به پیام او

پاسخ دادند، اگر چه آنها استثنا بودند. در بیشتر موارد، مردم از آنچه او گفت روی گرداندند؛ آنها نمی‌خواستند آن را بشنوند.

پیشگویی اشعیا فصل ششم در حال تحقق بود. به یاد داشته باشید که در آن رؤیای دعوت اشعیا، خداوند در اشعیا ۶:۹ و پس از آن فرمود: «برو به این قوم بگو: البته بشنوید، اما نفهمند؛ بله ببینید، اما نبینند. گوش‌هایشان را سنگین کنید، چشمانشان را ببندید تا نبینند.» و بنابراین مردم قرار نبود به این پیام پاسخ دهند، و در بیشتر موارد هم پاسخ ندادند. این داشت محقق می‌شد.

همچنین واضح بود که تبعید پیش‌بینی‌شده در آیات ۱۱ و ۱۲ باب ۶ اجتناب‌ناپذیر بود. به آیات ۱۱ پس گفتم: ای خداوند، تا به کی؟ «و او پاسخ داد:» تا زمانی که «و ۱۲ باب ۶ مراجعه کنید که می‌گوید شهرها ویران و خالی از سکنه بمانند، تا زمانی که خانه‌ها متروک و مزارع ویران و ویران شوند، تا او در باب ۶ از تبعید «. زمانی که خداوند همه را به دور دست‌ها بفرستد و سرزمین کاملاً متروک شود صحبت می‌کرد. سپس به آن افراد امید داد که تبعید برای همیشه نخواهد بود. قرار است رهایی وجود داشته باشد، اما این داوری نبود که قرار بود به ملت و مردم پایان دهد. قرار بود خدا مداخله کند و آنها بازگردند. من فکر می‌کنم این می‌توانست مایه تسلی خاطر بازماندگان خداپرست - مردمی که به اشعیا گوش دادند - باشد. زیرا، می‌بینید، اگر این را پس از حزقیا دنبال کنید، به سلطنت منسی می‌رسید که اوضاع بدتر می‌شود، و جایی که اگر به پادشاهان نگاه کنیم، کاملاً مشخص می‌شود که تبعید اجتناب‌ناپذیر است؛ و من فکر می‌کنم این بخش دوم اشعیا احتمالاً در آن دوره تاریک منسی نوشته شده است.

بنابراین بیایید در ابتدای ساعت آینده به آن نکته بپردازیم و بحث خود را در مورد این خط سوم «استدلال به پایان برسانیم»: تفاوت در پیشینه تاریخی

رونویسی توسط کسی لارسون  
ویرایش اولیه توسط کارلی گیمن  
ویرایش اولیه توسط ند هیلد برانت  
ویرایش نهایی توسط دکتر پری فیلیپس  
روایت مجدد توسط دکتر پری فیلیپس